

گفتارهایی انتقادی در جامعه‌شناسی
معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و نظریه‌پردازی

دکتر اسداله بابایی فرد
(عضویت علمی دانشگاه کاشان)

www.ketab.ir



جامعه‌شناسان

سرشناسه: بابایی فرد، اسداله، ۱۳۵۳-
عنوان و نام‌پدیدآور: گفتارهایی انتقادی در جامعه‌شناسی معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و نظریه‌پردازی
تالیف: اسداله بابایی فرد

مشخصات نشر: جامعه‌شناسان
مشخصات ظاهری: ۴۴۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۳-۲۴۴-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه: ۲۷۹-۲۸۳.
موضوع: جامعه‌شناسی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها

رده بندی کنگره: ۱۳ ۱۳۹۳ ب ۲/ف ۶۰۶/۱ HM
رده بندی دیویی: ۳۰۱
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۳۷۷۲۶



جامعه‌شناسان

گفتارهایی انتقادی در جامعه‌شناسی معرفت‌شناسی و نظریه‌پردازی
تالیف: اسداله بابایی فرد

چاپ اول: ۱۳۹۴ تهران / تعداد ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان / مجتمع لیتوگرافی چاپ و صحافی: طیف‌نگار
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۳-۲۴۴-۱
همه حقوق چاپ نشر برای ناشر محفوظ است.

حروفچینی، نمونه‌خوانی و صفحه‌آرایی: جامعه‌شناسان
ویراستاری: گروه ویراستاری انتشارات جامعه‌شناسان

فروشگاه و نمایشگاه مرکزی:
تهران، خیابان انقلاب، روبروی درب اصلی
دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، پلاک ۲۱۷
فروشگاه جامعه‌شناسان - تلفن ۶۶۰۰۰۵۱
تلفن دفتر نشر: ۶۶۹۶۹۶۲۰

این اثر، مشمول قانون حمایت مولفان و مصنفان و هنرمندان مصوب
۱۳۲۸ است، هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مولف
(ناشر) نشر یا پخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

WWW.JAMEESHENASAN.COM
Email: Sociologists15@gmail.com

فهرست مطالب

۱۱	پیش‌گفتار.....
۱	سه موضوع معرفت‌شناختی در پژوهش کیفی تفسیرگرایی، هرمنوتیک و برساخت‌گرایی اجتماعی.....
۲۹	۱-۱. زمینه‌ی نظری: بخش اول.....
۳۲	۱-۲. زمینه‌ی نظری: بخش دوم.....
۴۵	۱-۳. تفهم و توجیه تفهم.....
۵۶	۱-۴. تکوین طرح تفسیری.....
۶۰	۱-۵. ملاحظات اخلاقی و سیاسی.....
۶۱	۱-۶. یادداشت پایانی.....
۶۷	یادداشت‌ها.....
۶۸	۲. سنت تفسیری.....
۸۳	۲-۱. مقدمه: یک نمای کلی.....
۸۳	۲-۲. تفهم و پوزیتیویسم.....
۸۷	۲-۳. تفهم و نوپوزیتیویسم.....
۹۱	۲-۴. چرخش تفسیری یا هرمنوتیک.....
۹۵	۲-۵. هرمنوتیک و بازتاب‌پذیری.....
۱۰۱	۳. بازبینی انتقادی چهارچوب نظری امیل دورکیم در تحلیل مسائل اجتماعی، با تأکید بر تحلیل وی از مسئله‌ی خودکشی.....
۱۰۵	۳-۱. نقش دورکیم در گسترش آسیب‌شناسی اجتماعی.....
۱۰۵	۳-۲. امیل دورکیم؛ روش‌شناسی و معرفت‌شناسی جامعه‌شناختی.....
۱۰۹	۳-۳. کاریست روش جامعه‌شناختی در تبیین پدیده‌ی خودکشی.....
۱۲۴	۳-۴. ارزیابی انتقادی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی جامعه‌شناسانه‌ی دورکیم.....
۱۳۲	۳-۵. خلاصه و نتیجه‌گیری.....
۱۴۲	

۴. بررسی دیدگاه‌های رابرت بلا در حوزه‌ی جامعه‌شناسی دین با تأکید بر دیدگاه

های وی درباره‌ی دین مدنی..... ۱۴۵

۴-۱. نقش بلا در توسعه‌ی نگرش انتقادی در جامعه‌شناسی دین..... ۱۴۵

۴-۲. تعریف بلا از دین و نوع رویکرد وی به دین..... ۱۴۷

۴-۳. دیدگاه‌های رابرت بلا درباره‌ی دین مدنی..... ۱۵۰

۴-۴. رویکرد بلا درباره‌ی دین مدنی و رابطه‌ی آن با سکولاریزاسیون..... ۱۵۸

۴-۵. رابطه‌ی بین دین با علم و اقتصاد از دیدگاه بلا..... ۱۶۵

۴-۶. دیدگاه‌های بلا درباره‌ی فرقه‌ها، کیش‌ها و جنبش‌های دینی جدید..... ۱۶۷

۴-۷. نتیجه‌گیری و ارزیابی انتقادی..... ۱۶۸

۵. لویی آلتوسر و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی..... ۱۷۳

۵-۱. عناصر اساسی نظریه‌ی مارکسیستی دولت..... ۱۷۳

۵-۲. دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی..... ۱۷۴

۵-۳. بازتولید روابط تولید..... ۱۷۹

۶. یورگن هابرماس و نقد نظریه‌های جامعه‌شناختی..... ۱۸۹

۶-۱. هابرماس در مقام یک نظریه‌پرداز انتقادی مهم در جامعه‌شناسی کنونی..... ۱۸۹

۶-۲. نقد هابرماس بر اثبات‌گرایی، نظریات مارکس و مارکسیسم سنتی..... ۱۹۴

۶-۳. نقد و بازسازی نظریه‌های ماکس وبر و نظریه‌ی انتقادی..... ۲۰۳

۶-۴. نقد هابرماس بر هورکهایمر، آدورنو و فوکو در زمینه‌ی مسئله‌ی روشنگری..... ۲۰۵

۶-۵. دیدگاه‌های هابرماس درباره‌ی گستره‌ی عمومی و نظریه‌ی بی‌طرفی ارزشی..... ۲۱۱

۶-۶. نقد هابرماس بر دیدگاه‌های هانس گئورگ گادامر و نیکلاس لومان..... ۲۱۸

۶-۷. نقد هابرماس بر پست‌مدرنیسم و دیدگاه‌های ژان فرانسوا لیوتار..... ۲۳۱

۶-۸. نقد هابرماس بر تاریخ‌نگاری محافظه‌کارانه..... ۲۳۵

۶-۹. دیدگاه‌های هابرماس درباره‌ی ارتباط، مشروعیت، بیناسوژگی و تأمل بر خود..... ۲۳۵

۶-۱۰. خلاصه، نتیجه‌گیری و ارزیابی..... ۲۴۳

۷. آنتونی گیدنز و تلفیق نظریه به منزله‌ی راهی برای روبارویی با کشمکش‌های

تیین در جامعه‌شناسی	۲۵۵
۱-۷. شرح حال مختصر و دستاوردهای نظری مهم گیدنز	۲۵۵
۲-۷. انتقادهای عمده از رویکرد نظری گیدنز	۲۶۰
۳-۷. تلفیق نظریه به عنوان یک مسئله‌ی مهم در جامعه‌شناسی کنونی	۲۶۲
۴-۷. تلفیق نظریه‌های جامعه‌شناختی	۲۶۵
۵-۷. نقد نظریات جامعه‌شناختی از سوی گیدنز	۲۶۸
۶-۷. دیدگاه‌های آنتونی گیدنز درباره‌ی تلفیق نظریه‌های جامعه‌شناختی	۲۷۲
۷-۷. نظریه‌ی ساخت‌یابی آنتونی گیدنز	۲۷۷
۸-۷. رویکرد تلفیقی گیدنز درباره‌ی مدرنیته، جهانی شدن و شکل‌گیری هویت در دوران مدرن	۲۸۵
۹-۷. خلاصه، نتیجه‌گیری و ارزیابی انتقادی	۲۹۲
فهرست منابع	۲۹۷
واژه‌نامه‌ی فارسی - انگلیسی	۳۰۵
واژه‌نامه‌ی انگلیسی - فارسی	۳۱۳
فهرست نام‌ها	۳۲۱
فهرست اصطلاحات	۳۲۵

پیش‌گفتار

این کتاب حاوی مباحثی انتقادی در زمینه‌ی معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی بوده و شامل هفت بخش است. بخش اول، ترجمه‌ای است از مقاله‌ی توماس ای. شوانت در زمینه‌ی فلسفه‌ی روش در علوم اجتماعی، به‌ویژه جامعه‌شناسی. عنوان مقاله‌ی مذکور «سه موضع معرفت‌شناختی در پژوهش کیفی: تفسیرگرایی، هرمنوتیک و برساخت‌گرایی اجتماعی»^۱ است. این مقاله برگرفته از کتاب *راهنمای پژوهش کیفی*^۲، ویراسته‌ی نورمن دنزین^۳ و یوننا لینکلن^۴ است. همچنان که شوانت می‌گوید، پژوهش کیفی به‌صورت جنبشی اصلاحی علمی آغاز و در واکنش به پوزیتیویسم رایج علوم اجتماعی اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ در محافل آکادمیک پدیدار شد. این جنبش اصلاحی نقدهای معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، سیاسی و اخلاقی متعددی بر پژوهش‌های اجتماعی تجربه‌گرایانه‌ی افراطی وارد کرد و طی چند سال جنبش مذکور جایگاه مهمی در محافل آکادمیک به دست آورد. این جنبش نقش اساسی در تغییرات و تحولات روش‌شناسی و معرفت‌شناسی علوم اجتماعی، به‌ویژه جامعه‌شناسی، داشت، و، مخصوصاً، سبب بروز برخی تحولات فکری در فمینیسم، پست‌مدرنیسم، و پست‌استراکچرالیسم (مابعدساخت‌گرایی) شد. از این رو، می‌توان گفت، پژوهش کیفی بیشتر از آن که نوع خاصی از نظریه‌ی اجتماعی، روش‌شناسی یا فلسفه باشد، حوزه یا عرصه‌ای است برای نقد اجتماعی علمی. حوزه‌ی مذکور محفلی است برای دامنه‌ی گسترده‌ای از دانشمندی که یا در هم آمیختن علم‌گرایی، معرفت‌شناسی بنیادگرایانه، خرد ایزاری و انسان‌شناسی فلسفی رهایی، که جریان اصلی علوم اجتماعی را بازتاب می‌دهند، مخالفانند.

1. *Three Epistemological Stances for Qualitative Inquiry: Interpretivism, Hermeneutics, and Social Constructionism*

2. *Handbook of Qualitative Research*

3. Norman K. Denzin

4. Yvonna S. Lincoln

در حوزه‌ی جامعه‌شناسی، ماکس وبر از جمله جامعه‌شناسانی است که به تدوین آثار علمی متعدد، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پوزیتیویستی حاکم بر جامعه‌شناسی شک کرد. وبر در طرح نظریه‌های خود از متفکران پیشین، همچون دیلتای و ریکرت، متأثر بود. این متفکران معتقد بودند که به لحاظ معرفت‌شناختی و روش‌شناختی حوزه‌ی علوم انسانی، یا آنچه خودشان حوزه‌ی علوم فرهنگی می‌نامیدند، با علوم طبیعی تفاوت‌های بنیادی دارد. از این رو، کاربرد روش‌های پژوهشی متداول در علوم تجربی را در حوزه‌ی علوم انسانی مقبول نمی‌دانستند. از نظر آن‌ها انسان و جامعه‌ی انسانی بسیار پیچیده‌تر از موجودات غیرانسانی و مخلوقات طبیعی هستند. از این رو، در شناخت آن‌ها ما نیازمند روش‌های پژوهشی خاص هستیم. جوهره‌ی تفکر و وجه مشترک نظریه‌های آن‌ها، با وجود اختلافات‌شان، این است که انسان موجودی است واجد آگاهی، اراده، تفکر، قدرت انتخاب، تصمیم‌گیری و گزینش. بنابراین، انسان تنها موجودی است که هم رفتارها و کنش‌های خود را، با توجه به قابلیت‌هایی که دارد، شکل داده و مدیریت می‌کند و هم این‌که با تکیه بر همین قابلیت‌های خود به کنش و واکنش با دیگران می‌پردازد. یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که متفکران روش‌های پژوهشی کیفی به کار می‌برند معنادار بودن کنش‌های انسانی است. از آنجاکه این متفکران بخش مهمی از کنش‌های انسانی را کنش‌های معنادار و هدف‌مند به شمار می‌آورند، معتقدند که در بررسی چنین کنش‌هایی باید با تکیه بر روش‌هایی همچون همدلی آن‌ها را تفسیر کرد. از نظر متفکران روش‌های پژوهشی کیفی، همین پیچیدگی کنش‌های انسانی و، به‌ویژه، معنادار بودن چنین کنش‌هایی ضرورت به کارگیری روش‌های هرمنوتیک را برای شناخت پدیده‌های انسانی - اجتماعی ضروری می‌سازد.

صاحب‌نظران پوزیتیویست جهان‌انسانی را با جهان طبیعت مقایسه می‌کنند و معتقدند که رفتارها و پدیده‌های انسانی - اجتماعی را با تکیه بر روش‌های پژوهشی علوم طبیعی می‌توان شناخت. یکی از مفاهیمی که مرتب در ادبیات علوم اجتماعی پوزیتیویستی، چه پوزیتیویسم کلاسیک و چه پوزیتیویسم جدید، به کار رفته است مفهوم ساخت یا ساختار است. پوزیتیویست‌ها معتقدند که جامعه‌ی انسانی دارای ساختار است. مفاهیمی همچون سیستم و کلارکرد نیز از جمله مفاهیمی است که در کنار مفاهیم ساختار به کار می‌رود و پوزیتیویست‌ها آن را برای تبیین پدیده‌ها و واقعیت‌های انسانی - اجتماعی استفاده می‌کنند. چنین مفاهیمی اساساً برگرفته از علوم

زیستی است و نشان‌دهنده‌ی *ارگانیسم‌گرایی* متفکران پوزیتیویست است. پیش‌فرض اساسی پوزیتیویست‌ها این است، که از آن‌جا که رفتارهای انسانی در چهارچوب ساخت‌های اجتماعی خاص انجام می‌شوند و، به ویژه، ساخت‌های اجتماعی رفتارهای انسانی را تعریف و محدود می‌کنند، با شناخت ساخت‌های اجتماعی حاکم بر انسان و جامعه، می‌توان به شناخت و پیش‌بینی رفتارهای انسانی دست یافت. همچنان که در حوزه‌ی علوم طبیعی با ترکیب مواد یا ایجاد برخی تغییرات در آن‌ها، می‌توان ترکیبات جدید یا واکنش‌های آن‌ها را شناخت و پیش‌بینی کرد. اساساً متفکران اجتماعی طرفدار پژوهش کیفی به پیش‌فرض‌های بنیادی پوزیتیویست‌ها شک می‌کنند و معتقدند که هر نوع پژوهشی در باره‌ی انسان و جامعه‌ی انسانی مستلزم توجه به قابلیت‌های ویژه‌ی انسان همچون آگاهی، اراده، قدرت تفکر، تعقل، انتخاب و تصمیم‌گیری است. با توجه به چنین نگرشی است که این متفکران معتقدند که *انسان‌های سازنده‌ی جامعه هستند، و نه ساخته شده از جامعه*. از این رو، آن‌ها ساختارگرایی نهفته در رویکردهای پوزیتیویستی را رد می‌کنند و معتقدند که انسان نقش اساسی در ساختن و برساختن خود و جامعه‌اش دارد. با توجه به چنین برداشتی از انسان و جامعه است که رویکرد *برساخت‌گرایی اجتماعی* در علوم اجتماعی پدیدار و سبب بازنگری در معرفت‌شناسی و روش‌های پژوهشی رایج در علوم اجتماعی شد.

در کل شوانت در بحث از رویکردهای تفسیری و هرمنوتیک به پنج حوزه‌ی فکری یا رویکرد اشاره می‌کند و آن‌ها را مختصر توضیح می‌دهد. این پنج حوزه‌ی فکری یا رویکرد عبارتند از: ۱. *فلسفه‌های تفسیری*، ۲. *شناخت‌همدلانه*، ۳. *جامعه‌شناسی پدیدارشناسانه*، ۴. *بازی‌های زبانی*، ۵. *هرمنوتیک فلسفی*. متفکران تفسیرگرا معتقدند که علوم انسانی هم از نظر ماهیت و هم از نظر هدف اساساً متفاوت از علوم طبیعی هستند. از نظر آن‌ها، هدف علوم انسانی *فهم* کنش انسانی است. پوزیتیویست‌ها و طرفداران وحدت علوم نیز معتقد بودند که هدف هر علمی عبارت است از ارائه‌ی تبیین‌هایی علی‌الذات از پدیده‌های اجتماعی، رفتاری و مادی. همچنان که گفته شد، از دیدگاه پژوهش‌گری تفسیرگرا، آن چیزی که باعث تمایز کنش انسانی (اجتماعی) از فعالیت‌های موجودات مادی می‌شود این است که کنش انسانی (اجتماعی) ذاتاً کنشی معنادار است. بنابراین، برای فهم کنش اجتماعی خاص، پژوهش‌گر باید معانی خاصی را که آن کنش داراست درک کند. در همین زمینه، آن‌ها معتقدند که درک معنای کنش

انسانی مستلزم فهم آگاهی ذهنی یا نیت کنش‌گر از درون است. از این رو، تفهم مستلزم نوعی شناخت مبتنی بر همدلی با کنش‌گر است. تفهم نوعی عمل روان‌شناختی است که از طریق آن محقق به درون ذهنیت کنش‌گر نفوذ می‌کند تا بفهمد کنش‌گر با توجه به انگیزش‌ها، باورها، امیال، اندیشه‌ها و... چه نوع فعالیتی انجام می‌دهد. بنابراین، متفکران تفسیرگرا معتقدند دست‌یابی به واقعیت کنش‌های انسانی و جهان اجتماعی نیازمند به‌کارگیری شناخت همدلانه است. روش دیگر نائل شدن به تفهم تفسیری در کنار جامعه‌شناسان و روش‌شناسان مردمی پدیدارشناس، همچون سیکورل و گارفینکل، مشاهده می‌شود. تحلیل پدیدارشناسانه، که تحت تأثیر کارهای آلفرد شوپس بوده است، اساساً به درک چگونگی تکوین جهان بین‌الذهانی هر روزه علاقه‌مند است. هدف این رویکرد درک این قضیه است که ما چگونه می‌توانیم به تفسیر کنش خودمان و کنش دیگران، به صورت کنش معنادار، نائل آییم و چگونگی تکوین معانی عینی کنش در جریان روابط بین‌الذهانی افراد در جهان زندگی اجتماعی را بازسازی کنیم.

تعریف دیگر از تفهم تفسیری در تحلیل رویکردهای زبانی نمایان است. چنین رویکردهایی ملهم از پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین، به‌ویژه کار پتر وینچ، است. وینچ این عقیده را اقتباس کرد که بازی‌های متعددی وجود دارند که با زبان صورت می‌گیرند. وینچ چنین عقیده‌ای را به بازی‌های زبانی به مثابه‌ی پدیده‌ای از ویتگنشتاین بسط داد که فرهنگ‌های مختلف را به وجود می‌آورند. هرکدام از این بازی‌ها قواعد یا معیارهای خاص خودشان را دارند و بازی را برای بازیگران آن معنادار می‌کنند. کنش انسانی به دلیل نظام معانی (به تعبیر ویتگنشتاین، بازی زبانی) خاصی معنادار است که چنین کنشی بدان‌ها تعلق دارد. هدف تفهم فهم نظام‌های معانی، یعنی، هنجارهای نهادی و فرهنگی، قواعد سازنده‌ی کنش، و غیره است. اساساً، می‌توان معرفت‌شناسی‌های تفسیری را به مثابه‌ی معرفت‌شناسی‌های هرمنوتیک به شمار آورد، زیرا آن‌ها تأکید می‌کنند که شخص باید وضعیتی را که در آن کنش‌گران انسانی معنای خاصی را می‌سازند درک کند تا از این طریق بتواند بگوید که به درک کنش خاصی رسیده است. چنین نگرشی یادآور مفهوم دور هرمنوتیک به صورت روشی است که مختص علوم انسانی است. پژوهش‌گر برای درک یک جزء (مثلاً، یک جمله، گفتار یا عمل خاص) باید کل (یعنی، مجموعه‌ی نیات، باورها و امیال، یا متن، زمینه‌ی نهادی، عمل، شکل زندگی، بازی زبانی و غیره) را درک کند و برعکس.

آخرین روش بازنمود مفهوم تفهیم تفسیری، که روشی اساساً متفاوت از روش‌های پیشین است، هرمنوتیک فلسفی گادامر و تایلر است. کار این متفکران ملهم از کار هایدگر است. اصولاً نظام‌های فلسفی تفسیری، عموماً، نقش مفسر را تفسیر پدیده‌ها می‌دانند، یعنی این‌که وی کسی است که با استفاده از روش دور هرمنوتیک تلاش می‌کند که از متن، یا برخی از کنش‌های انسانی، تحلیل یا تبیینی انتقادی به عمل آورد. هم پدیدارشناس و هم تحلیل‌گر زبانی خواهان این نقش بی‌طرفی مشاهده‌گر هستند. تفهیمی که آن‌ها از برخی از کنش‌های اجتماعی خاص به دست می‌آورند منحصراً حالت بازتولیدی دارد و چنین تفهیمی باید، از این لحاظ که آیا یک بازنمود واقعی، درست و معتبر از چنین کنش‌هایی و معانی آن‌ها عرضه می‌کند یا نه، داوری شود. هرمنوتیک فلسفی، به طرق مختلف، با روش معرفت‌شناختی کلاسیک، که به وظیفه‌ی مفسر و نوع تفهیم تولیدشده از سوی وی مربوط است، مخالف است. در رویکرد هرمنوتیک فلسفی، رسیدن به تفهیم مسئله‌ای نیست که در آن بخواهیم دیدگاه‌ها، پیش‌داوری‌ها، سوگیری‌ها یا تعصبات خاص شخص را کنار بگذاریم، تحت کنترل قرار دهیم یا از آن‌ها رهایی یابیم. برعکس، تفهیم فرایندی است که مستلزم دخالت دادن سوگیری‌های شخص است. از این رو، هرمنوتیک فلسفی در برابر موضع‌گیری رئالیستی خام یا عینی‌گرایانه به مقوله‌ی معنا می‌ایستد و می‌توان گفت، چنین نتیجه‌ای را تأیید قرار می‌کند که هیچ تفسیری نیست که سرانجام درست بوده باشد. چنین نگرشی را برخی از برساخت‌گرایان نیز دارند. با این حال، هرمنوتیک فلسفی عقیده ندارد که معنا ضرورتاً ساخته می‌شود، بلکه مقوله‌ای است که از طریق مذاکره حاصل می‌شود.

شوانت پس از بحث درباره‌ی رویکردهای تفسیری و هرمنوتیک، به رویکردهای برساخت‌گرایانه می‌پردازد. به گفته‌ی شوانت، معرفت‌شناسی‌های برساخت‌گرایی اجتماعی به شیوه‌های مختلف درصددند بر معرفت‌شناسی‌های بازنمودی چیرگی یابند. این نوع معرفت‌شناسی‌ها مباحث خود را با یک نوع عمل برساختن هر روزه به گونه‌ای غیرمجادله‌آمیز و معمولی از سوی کنش‌گران انسانی آغاز می‌کنند. طبق چنین رویکردی، تا حدودی همگی ما برساخت‌گرا هستیم. وقتی این عقیده را مطرح می‌کنیم که ذهن در برساختن معرفت فعال است. همچنین، در این رویکرد گفته می‌شود که دانستن حالت انفعالی ندارد، بلکه شکلی فعالانه دارد. یعنی این‌که، ذهن کارهایی با چنین نقش‌هایی انجام می‌دهد و حداقل کار ساختن انتزاع‌ها یا مفاهیمی از آن‌هاست. در چنین تعبیری،

برساخت‌گرایی بدین معناست که موجودات انسانی معرفت را به دست نمی‌آورند یا کشف نمی‌کنند، بلکه بیشتر آن را برمی‌سازند یا درست می‌کنند. علاوه بر این، این برساخت‌گرایی در درون چهارچوب اجتناب‌ناپذیر تاریخی و اجتماعی - فرهنگی صورت می‌گیرد. ما تفاسیر خود را در خلأ نمی‌سازیم، بلکه آن‌ها را در بستر تفهم‌ها، اعمال، زبان مشترک و غیره، به وجود می‌آوریم.

شوانت دو نوع برساخت‌گرایی را معرفی می‌کند: **برساخت‌گرایی ضعیف** و **برساخت‌گرایی قوی**. شوانت نقل می‌کند که یکی از مفروضات کلی برساخت‌گرایی اجتماعی معرفت بی‌طرف، غیرسیاسی و فارغ از جنبه‌های عاطفی و عینی تجربه‌ی انسانی نیست، بلکه تا حدودی ایدئولوژیک، سیاسی و آغشته به ارزش‌هاست. چنین مفروضی هم از سوی تفسیر ضعیف پذیرفته شده است و هم از سوی تفسیر قوی. تفسیر ضعیف یا متدل از نقشی که عوامل اجتماعی در ایجاد تفسیری مشروع، موجه، یا حقیقی بازی می‌کنند ممکن است کاملاً تعاریف مربوط به مفاهیمی همچون معرفت، اثبات درستی، عینیت، و ملذک‌را، که رویکردهای بازنمودی و تجربه‌گرایانه‌ی بنیادگرایانه حامی آن‌ها هستند، رد کند. با این حال، چنین رویکردی تلاش می‌کند که چنین مفاهیمی را در قالب چهارچوب معرفت‌شناختی متفاوت به گونه‌ای دیگر تعبیر و از این طریق برخی از شیوه‌های تمایز قائل شدن بین تفسیر بهتر یا بدتر را حفظ کند. تفسیر قوی یا **رادیکال** از نقشی که عوامل اجتماعی در ایجاد دانش مشروع بازی می‌کنند به موضعی اساساً شکاکانه‌تر و، حتی، نهیلیستی منجر می‌شود. برخی از برساخت‌گرایان اجتماعی رادیکال مباحث خود را با این پیش‌فرض آغاز می‌کنند که زبان به عملکردهای اجتماعی و اشکال زندگی شکل می‌بخشد.

شوانت نشان می‌دهد که رویکردهای تفسیرگرایانه، هرمنوتیک و برساخت‌گرایانه در عین حال که دارای اشتراکات و زمینه‌های فکری، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مشترک هستند، در بررسی و تبیین پدیده‌های انسانی و اجتماعی دارای برخی اختلاف‌نظرهای چشمگیر نیز هستند. وی **کل‌گرایی قوی** و **کل‌گرایی ضعیف** را حاصل مجادلات بین صاحب‌نظران روش‌های پژوهشی کیفی می‌داند. از یک طرف، **کل‌گرایان قوی** استدلال می‌کنند از آن جایی که ما تمامی چیزها را از طریق تفسیر می‌بینیم (معنادار می‌کنیم یا می‌شناسیم)، باید نتیجه‌گیری کنیم که تمامی چیزها در واقع از طریق تفسیر برساخته می‌شوند. از آن جایی که به نظر این صاحب‌نظران دانش

جنبه‌ای چشم‌اندازانه و متنی دارد، آن‌ها به این نتیجه‌ی شکاکانه‌ی قوی نائل می‌آیند که امکان متمایز ساختن هیچ تفسیر خاصی به صورت تفسیر درست‌تر، بهتر، یا بدتر از هر تفسیر دیگری وجود ندارد. **کل‌گرایی ضعیف** یا **غیرشکاکانه** چنین استدلال می‌کند که گرفتن نتایج نسبی‌گرایانه و شکاکانه از این واقعیت که کسب شناخت از دیگران همواره به زمینه‌ی تفهم وابسته است نه ضروری است و نه مطلوب. **کل‌گرایی ضعیف** درصدد است این قضیه را تشریح کند که بنیان عقلانی تصمیم‌گیری در زمینه‌ی معتبر یا موجه دانستن تفسیر چیست. نهایتاً، شوانت در تجزیه و تحلیل روش‌های پژوهشی کیفی به اختلافات و نقاط ضعف و قوت هر رویکرد پرداخته و چنین نتیجه‌گیری می‌کند که هر رویکرد معرفت‌شناختی یا روش‌شناختی جایگاه خاص خود را در تخصص‌ها و پژوهش‌های نظری و تجربی دارد و این قضیه درباره‌ی معرفت‌شناسی‌ها و روش‌شناسی‌های کیفی نیز مصداق دارد. این‌که پژوهش‌گر بخواهد با تکیه بر کدام معرفت‌شناسی، به **لحاظ نظری**، جهان اجتماعی را بشناسد یا با تکیه بر کدام روش‌شناسی، به **لحاظ تجربی**، جهان اجتماعی را بررسی کند، به طور چشمگیری به ارزش‌ها و تعهدات سیاسی و اخلاقی او وابسته است.

بخش دوم، ترجمه‌ای است از بخشی از فصل دوم کتاب: **فلسفه‌های علوم اجتماعی: خوانش‌های کلاسیک و معاصر**^۱. عنوان فصل مذکور عبارت است از: **سنت تفسیری**^۲. کتاب مذکور را جرارد دلنتی^۳ و پایت استریدم^۴ تألیف کرده‌اند. مبحث اساسی این فصل شرح مختصر یا تاریخچه‌ی سنت تفسیری است که در علوم انسانی - اجتماعی اروپا بنیان گذاشته شد و، سپس، در آمریکا رواج پیدا کرد. دلنتی و استریدم، در آغاز بحث خود، استدلال می‌کنند که پدیدار شدن رویکرد تفسیری ناشی از مشاجره‌ای علمی و معرفتی بوده است که در آن **تبیین و تفهم** در تقابل با همدیگر قرار داشته و، به ویژه، تفسیر یا **تفهم** قویاً در برابر **تبیین** قرار داده شده است. به گفته‌ی این نویسندگان، سنت تفسیری دارای تاریخی طولانی بوده، و پیش از آن‌که برای اولین بار در اواخر قرن نوزدهم به صورت مباحثه‌ای علمی رواج یابد، وجود داشته است. دلنتی و استریدم، در

1. *Philosophies of Social Sciences: The Classic and Contemporary Readings*

2. *Interpretation Tradition*

3. Gerard Delanty

4. Piet Strydom

بحث از رویکرد تفسیری، طی قرن نوزدهم و بیستم، به چهار جریان فکری اشاره و در بحث از هر جریان فکری مهم‌ترین صاحب‌نظران هر جریان فکری را مختصر معرفی می‌کنند. این چهار جریان فکری، با مهم‌ترین متفکران آن‌ها، عبارتند از: ۱. **تفهم و پوزیتیویسم**؛ با متفکران مهمی همچون: ویلهلم دیلتای، جورج زیمل، ماکس وبر و زیگموند فروید، ۲. **تفهم و نوپوزیتیویسم**؛ با متفکران مهمی همچون: ارنست کاسیرر، کارل مانهایم، آلفرد شوٚتس و موریس مرلوپونتی، ۳. **چرخش تفسیری یا هرمنوتیک**؛ با متفکران مهمی همچون: مارتین هایدگر، پیتر وینچ، هانس گئورگ گادامر، یورگن هابرماس، پل ریکور، چارلز تایلر و کلیفورد گیرتز، ۴. **هرمنوتیک و بازتاب‌پذیری**؛ با متفکران مهمی همچون: آرون سیکورل، هارولد گارفینکل و اروینگ گافمن.

در کل در سنت تفسیری جریان فکری اول، یعنی **تفهم و پوزیتیویسم**، کشمکش میان تبیین و تفهم بحث شده است. این مرحله را ویلهلم دیلتای در سال ۱۸۸۳ آغاز کرد و همچنان مشاجرات علمی اوایل قرن بیستم را تعیین می‌کند. در سنت تفسیری جریان فکری دوم، مباحثی مطرح می‌شود که برای مجادلات مربوط به مرحله‌ی دوم دارای اهمیت اساسی است، به ویژه مباحثی که به آلفرد شوٚتس تعلق دارند. سومین جریان فکری، سنت تفسیری مربوط به احیای مجادله‌ی میان تبیین و تفهم را در اواخر قرن بیستم در ارتباط نزدیک آن با چرخش تفسیری انگلیسی - آمریکایی پوشش می‌دهد. چهارمین جریان فکری، ظهور رویکردی شناختی و بازتابی خاص را در علوم اجتماعی پوشش می‌دهند که به پیروی از فلسفه‌های پدیدارشناختی و هرمنوتیک اولیه بسط یافته‌اند. دلّتی و استریدم استدلال می‌کنند که روش‌های تفسیری عمیقاً تحت تأثیر دیدگاه‌های متفکرانی همچون دیلتای در زمینه‌ی تفاوت بنیادی علوم انسانی (علوم تاریخی، فرهنگی یا اجتماعی) و علوم تجربی (علوم طبیعی) پدیدار شده‌اند. دیلتای، در مخالفت با روش‌شناسی تبیینی علوم طبیعی، تفهم را مشخصه‌ی علوم انسانی مطرح کرد. از آن جا که دیلتای در آثار اولیه‌اش مبانی فلسفی علوم انسانی را برحسب تفهم روان‌شناختی پذیرفته بود، آثار بعدی او نشان‌دهنده‌ی شواهدی هستند از حرکت به سوی تأکید بر تفسیر و تفهم عینیت‌های ذهن یا روح بشری مانند چهارچوب‌ها یا ساختارهای معانی رفتارهای انسانی و محصولات فرهنگی. نوکانتی‌ها، به‌ویژه ویلهلم ویندلبانند و هاینریش ریکرت و همچنین، جورج زیمل و بعداً ماکس وبر، به مباحث دیلتای درباره‌ی استقلال معرفت‌شناختی و روش‌شناختی علوم انسانی، در شکل

تعدیل‌شده‌ی آن علاقه‌مند شدند. در پدیدار شدن جریان فکری *تفهم و نوپوزیتیویسم*، حرکت‌های فکری جدید و تحولات سیاسی - اجتماعی پدیدار شده در اروپای قاره‌ای، به‌ویژه مثلاً در آلمان، پس از جنگ جهانی اول، هر دو نقش مهمی ایفا کردند. مثلاً، کارل مانهایم نوعی جامعه‌شناسی تفهیمی یا تفسیری از اسناد و محصولات فرهنگی و تمامی گونه‌هایی که هنوز به دنبال ارانه‌ی تبیینی بی‌طرفانه از تفکر ذاتی یا محتوای دانش هستند، یا بیوند زدن آن‌ها به الگوهای ساختاری بیرونی زندگی اجتماعی و فرایندهای اجتماعی، پدید آورد و اشاعه داد. آلفرد شوٲس نیز، با حمایت از طرح پیشنهادی ریر یا تصحیح آن نظریه‌ی تکوین و تفسیر معانی مشتق شده از پدیدارشناسی ادموند هومرل درصدد ایضاح نظام‌مند بنیان‌های فلسفی جامعه‌شناسی تفسیری برآمد.

جریان فکری *چرخش تفسیری یا هرمنوتیک* ناشی از تجدید اصل قیاس در دنیای انگلیسی - آمریکایی، با انحلال پوزیتیویسم و ظهور مابعدتجربه‌گرایی، مجادلات و مواضع خاص سنت تفسیری اروپای قاره‌ای، است. این حرکت نو، به گونه‌ای چشمگیر، با مباحثه‌ی میان هرمنوتیک فلسفی مطرح شده‌ی هانس گئورگ گادامر و نظریه‌ی انتقادی مطرح شده‌ی یورگن هابرماس درهم تنیده شد و آن‌ها این حرکت نو را تقویت کردند. وجود چنین پیوندهایی میان مؤلفان دارای خاستگاه‌های کاملاً متفاوت، مانند وینچ، گادامر، هابرماس، پل ریکور و چارلز تایلر، نشان‌دهنده‌ی پیچیدگی فزاینده‌ی تلاقی و درهم‌تنیدگی چرخش تفسیری انگلیسی - آمریکایی و سنت تفسیری یا هرمنوتیک اروپای قاره‌ای است. چهارمین جریان فکری در سنت تفسیری، یعنی *هرمنوتیک و بازتاب‌پذیری*، از پدیدارشناسی و هرمنوتیک الهام گرفته و مهم‌ترین دستاورد آن ظهور روش‌شناسی مردمی و جامعه‌شناسی معرفت است. در این رویکرد، معرفت پدیده‌ای در نظر گرفته می‌شود که دارای زمینه‌هایی در *زندگی روزانه* است. این رویکرد به مثابه‌ی چرخشی شناختی است که منجر به ارانه‌ی مفهومی بازتابی‌تر از معرفت و موضوع دانش شد. مهم‌ترین صاحب‌نظران این جریان فکری، یعنی سیکورل، گارفینکل و گافمن، اساساً همگی به فرایندها و ساختارهای شناختی عملی در زندگی روزانه علاقه‌مند هستند. چرخش شناختی مذکور به طرد محوریت تبیین به منزله‌ی هدف اولیه‌ی علوم اجتماعی انجامید.

در بخش سوم این کتاب، *چهارچوب نظری امیل دورکیم در تحلیل مسائل اجتماعی*، با تأکید بر تحلیل وی از مسئله‌ی خودکشی بازیابی، بحث و بررسی انتقادی شد. در کل، از لحاظ معرفت‌شناختی، یکی از مسائل بنیادی علوم انسانی،

به‌ویژه جامعه‌شناسی، حل مسئله‌ی رابطه‌ی بین فرد و جامعه است. دورکیم یکی از بزرگ‌ترین جامعه‌شناسان کلاسیک و از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی است که برای جامعه و واقعیت‌های اجتماعی، به منزله‌ی عواملی که در تکوین هستی‌های گوناگون انسانی نقش اساسی دارند، اهمیت بنیادی قائل است. با این حال، صاحب‌نظران مختلف تفاسیر متفاوت و حتی متعارضی از رویکرد جامعه‌شناسانه‌ی دورکیم ارائه کرده‌اند. در این بخش از کتاب، تفاسیر مختلف از جامعه‌شناسی دورکیم در قالب سه رویکرد جمع‌گرایی روش‌شناختی، فردگرایی روش‌شناختی و رویکرد ترکیبی ارزیابی شد و، پس از آن، این نظر را نویسنده مطرح کرد که قرار دادن جامعه‌شناسی دورکیم در قالب یکی از رویکردهای مذکور نه تنها کاری دشوار، بلکه اقدامی نادرست است، زیرا دورکیم، مانند هر متفکر دیگری، در زندگی فکری خود دارای مراحل مختلفی بوده است. وی در مراحل آغازین زندگی فکری‌اش به گونه‌ای افراطی بر اهمیت واقعیت‌های اجتماعی تأکید دارد، اما در مراحل کمال فکری‌اش می‌پذیرد که در تکوین باورها، ارزش‌ها، کنش‌ها و در کل، هستی‌های انسانی، میان عوامل فردی و عوامل اجتماعی رابطه‌ای متقابل برقرار است. با این حال، به نظر نویسنده، رویکرد جمع‌گرایانه، رویکرد غالب در جامعه‌شناسی دورکیم است. در این نوشتار، تلاش شده است با استناد به یکی از مهم‌ترین آثار جامعه‌شناختی دورکیم، یعنی خودکشی، چنین واقعیتی نمایان شود. هدف اساسی دورکیم در این اثر، ضمن مطالعه‌ی خودکشی به منزله‌ی یکی از نمودهای آسیب‌شناختی جامعه‌ی مدرن، اثبات این است که عوامل اساسی مؤثر بر خودکشی عوامل اجتماعی است نه عوامل فرا اجتماعی.

اوج جمع‌گرایی، در جامعه‌شناسی دورکیم، در این نظر دورکیم متبلور است که وی حتی پدیده‌ای همچون بروز فردگرایی در جامعه‌ی مدرن را ناشی از خود جامعه و واقعیت‌های اجتماعی تلقی می‌کند. مسلماً انسان‌ها در جامعه زندگی می‌کنند و بخش مهمی از هستی‌شان در بستر جامعه شکل می‌گیرد، اما نمی‌توان تمامی هستی‌شان را محصول جامعه دانست. تأکید افراطی دورکیم بر جامعه و واقعیت‌های اجتماعی سبب غفلت وی از عوامل فردی تکوین هستی‌های انسانی شده است، عواملی همچون آگاهی، آزادی، اراده، قدرت نمادسازی، قدرت تفسیر امور و پدیده‌های گوناگون و قدرت تصمیم‌گیری. در کل، ضمن آن‌که، به هیچ وجه، نمی‌توان دستاوردهای بزرگ اندیشه‌های دورکیم برای جامعه‌شناسی را ندیده گرفت، باید پذیرفت که دورکیم در

تبیین‌های جامعه‌شناسانه‌ی خود، به طور اعم، و در تبیین خودکشی، به طور اخص، این واقعیت را در نظر نمی‌گیرد که پدیده‌های انسانی - اجتماعی در جریان رابطه‌ی دیالکتیکی عوامل فردی و اجتماعی، یا رابطه‌ی متقابل عاملیت و ساختار پدیدار می‌شوند. به نظر نویسنده، پژوهش‌گران و صاحب‌نظران اجتماعی برای اجتناب از پژوهش تک‌بعدی و تقلیل‌گرایانه باید به وجود چنین کاستی‌هایی در رویکردهای جامعه‌شناختی صاحب‌نظران بزرگ جامعه‌شناسی توجه داشته باشد.

در بخش چهارم کتاب، دیدگاه‌های رابرت بلا در حوزه‌ی جامعه‌شناسی دین با تأکید بر دیدگاه‌های وی درباره‌ی دین مدنی بحث و بررسی شده است. رابرت بلا یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین جامعه‌شناسان دین در دوران کنونی است. وی در بحث از نمودهای اجتماعی دین مباحث جدیدی مطرح کرده و همچنین، برخی از مباحث صاحب‌نظران گذشته را بسط داده است. از جمله‌ی چنین مباحثی می‌توان به مبحث دین مدنی اشاره کرد که قبلاً متفکرانی چون ژان ژاک روسو و آلكسی دو توکویل مطرح کرده بودند. بلا چنین مباحثی را در بحث از وضعیت دین در جوامع مدرن کنونی از سوی مثلاً، جامعه‌ی آمریکا مطرح می‌کند. وی با طرح این مباحث می‌خواهد این داعیه را مطرح کند که در عصر جدید، با آمیخته شدن برخی عناصر دنیوی به عناصر متافیزیکی دین، صرفاً شکل دین تغییر یافته و دین به هیچ وجه از میان نرفته یا از میان نخواهد رفت. بلا معتقد است که در هر برهه‌ی تاریخی شکل دین عوض می‌شود، اما این تغییر شکل الزاماً، آن‌گونه که برخی از صاحب‌نظران مطرح می‌کنند، به معنای تضعیف یا اضمحلال دین نیست. بلا چنین نظریه‌ای را به تفصیل در بحث از دین مدنی^۱ و سکولاریزاسیون^۲ بررسی می‌کند. بر همین اساس است که وی رویکردهای تقلیل‌گرایانه را به دین نقد می‌کند و نشان می‌دهد که میان دین و دیگر نهادها یا عناصر جامعه، مانند اقتصاد و علم، رابطه‌ی متقابل وجود دارد. بلا در بحث از دین مباحثی مانند عوامل اختلافات دینی در دوران مدرن و علل یا چگونگی تکامل یا تحول دینی را نیز مطرح کرده است. با وجود آن‌که برخی از نظریه‌ها بلا در حوزه‌ی جامعه‌شناسی دین انتقادپذیر هستند، اما می‌توان مباحث آموزنده‌ی زیادی در نظریه‌ها

1. Civil Religion

2. Secularization

وی یافت. بلا سوبه‌هایی از دین و زندگی دینی در شکل اجتماعی آن را به ما نشان می‌دهد و به ما می‌آموزد که با تغییر نگاه خود به دین و، همچنین، تغییر تعریف خود از دین، آن را به عناصر خاص تقلیل ندهیم و در زمینه‌ی حفظ دین در زمانه‌ی خود مفهومی گسترده‌تر را از دین را در نظر داشته باشیم.

عنوان بخش پنجم *لویی آلتوسر و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی* است. این بخش نیز ترجمه‌ای است از مقاله‌ی لویی آلتوسر تحت عنوان *بازتولید شرایط تولید* که در کتاب *طراحی ایدئولوژی*^۱ تألیف اسلاوی ژیزک^۲ آمده است. استدلال اساسی آلتوسر، در این نوشتار، این است که بین *قدرت دولتی*، یعنی هدف نبرد طبقاتی سیاسی، از یک طرف، و *دستگاه دولتی*، از طرف دیگر، تمایز وجود دارد. وی درصدد است، با نقد *نظریه‌ی مارکسیستی* دولت، نشان دهد که در کنار *دستگاه دولتی*، که با خشونت آشکار فیزیکی عمل می‌کند، *دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی* هست که اساساً و عموماً به واسطه‌ی *ایدئولوژی* و به گونه‌ای غیرعلنی و پنهانی عمل می‌کند. به گفته‌ی آلتوسر، *دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی* به تولید و بازتولید شرایط تولید کمک و، سرانجام، در زمینه‌ی تداوم سلطه، حکومت و منافع طبقه‌ی حاکم عمل می‌کند. آلتوسر در این نوشتار بارها تأکید می‌کند که *دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی* نباید با *دستگاه (سرکوب‌گر) دولتی* اشتباه گرفته شوند. آلتوسر می‌گوید، در نظریه‌ی مارکسیستی، *دستگاه دولتی* مشتمل است بر: حکومت، نظام اداری، ارتش، پلیس، توهی قضاییه، زندان‌ها و غیره که وی آن‌ها را، در مجموع، *دستگاه سرکوب‌گر دولتی* می‌نامد. وی *دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی* را شماری از واقعیت‌های به خصوص می‌نامد که خودشان را به شکل *نهادهای خصوصی و حرفه‌ای* نمایان می‌کند. وی فهرستی از چنین دستگاه‌هایی را مطرح و درباره‌ی چگونگی عملکرد آن‌ها بحث می‌کند. در مجموع، آلتوسر *دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی* را به صورت زیر برمی‌شمرد: ۱. *دستگاه ایدئولوژیک دولتی دینی* (نظامی از کلیساهای مختلف)، ۲. *دستگاه ایدئولوژیک دولتی آموزشی* (نظام مدارس همگانی و خصوصی)، ۳. *دستگاه ایدئولوژیک دولتی خانواده*، ۴. *دستگاه ایدئولوژیک دولتی حقوقی*، ۵. *دستگاه ایدئولوژیک دولتی سیاسی* (نظام

1. *Mapping Ideology*

2. Slavoj Zizek

سیاسی، مشتمل بر احزاب گوناگون)، ۶. دستگاه ایدئولوژیک دولتی اتحادیه‌ی صنفی، ۷. دستگاه ایدئولوژیک دولتی ارتباطات (مطبوعات، رادیو و تلویزیون و...)، ۸. دستگاه ایدئولوژیک دولتی فرهنگی (ادبیات، هنر، ورزش و...). آلتوسر بارها تأکید می‌کند که دستگاه دولتی سرکوب‌گر با خشونت عمل می‌کند، در حالی که دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی با ایدئولوژی عمل می‌کنند.

اما، نکته‌ی مهمی که در مباحث آلتوسر درباره‌ی دستگاه دولتی و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی وجود دارد این است که وی می‌خواهد اثبات کند که در پس صحنه‌های دستگاه ایدئولوژیک دولتی سیاسی، که نشان دهنده‌ی جلوی صحنه هستند، دستگاه آموزشی (آموزش و پرورش رسمی و غیررسمی) قرار دارد که در حقیقت از نظر کارکرد جایگزین دستگاه ایدئولوژیک دولتی مسلط پیشین، یعنی کلیسا، شده است. در همین زمینه آلتوسر چنین استدلال می‌کند که در عصر جدید زوج مدرسه - خانواده جانشین زوج کلیسا - خانواده شده است. به بیان دیگر، اگر در قرون وسطی کلیسا نقش دستگاه ایدئولوژیک مهم را برای طبقه‌ی حاکم بازی می‌کرد در عصر جدید، به‌ویژه در نظام سرمایه‌داری، آموزش و پرورش چنین نقشی را برای تداوم قدرت طبقه‌ی حاکم و تأمین و تضمین منافع آن بازی می‌کند.

در بخش ششم این کتاب، نظریه‌های یورگن هابرماس^۱، یکی از مهم‌ترین جامعه‌شناسان معاصر، در حوزه‌ی نقد نظریه‌های جامعه‌شناختی، بحث و بررسی شده است. هابرماس یکی از متفکران نسل دوم مکتب فرانکفورت است که تأثیر بسیاری در بسط نظریه‌ی انتقادی^۲ داشته است. نقد جامعه‌ی مدرن و، همچنین، نقد برخی از دیدگاه‌های جامعه‌شناختی از مهم‌ترین ویژگی‌های رویکرد جامعه‌شناختی هابرماس است. سرکوب‌گری جامعه‌ی مدرن یکی از مسائلی است که هابرماس بدان توجه کرده و معتقد است که در دوران جدید نظام سرمایه‌داری با استفاده از برخی ابزارهای سلطه بر بخش‌های مهمی از جامعه‌ی مدرن سیطره یافته است. در این زمینه، وی از سلطه‌ی نظام (سیستم)^۳ بر زیست‌جهان (جهان زندگی)^۴ سخن می‌گوید و معتقد است با

1. Jurgen Habermas

2. Critical Theory

3. System

4. Life World

بهره‌گیری از علوم مرتبط با موضوع‌هایی بخشی انسان می‌توان جامعه‌ی انسانی را از این سرکوب‌گری و سیطره‌رهای بخشید. هابرماس، ضمن تأثیرپذیری از متفکرانی چون کارل مارکس، ماکس وبر، ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو، بر دیدگاه‌های آنها انتقاداتی نیز وارد کرده است. هابرماس در نقد نظریه‌های آدورنو و هورکهایمر بر جنبه‌ی خردستیزانه‌ی آنها تأکید کرده و ضمن تمایز قائل شدن میان خرد ابزاری و خرد ارتباطی به دفاع از خرد ارتباطی، به منزله‌ی یکی از مهم‌ترین دستاوردهای جنبش روشنگری، می‌پردازد. همچنین، وی ضمن نقد نظریه‌های کارل مارکس و ماکس وبر به بازسازی نظریه‌های آنها می‌پردازد. همچنین، هابرماس دیدگاه‌های صاحب‌نظرانی چون میشل فوکو، هانس گئورگ گادامر، نیکلاس لومان و ژان فرانسوا لیوتار را نقد می‌کند. به نظر هابرماس آزادسازی جامعه‌ی انسانی و تحقق جامعه‌ی آزاد، آگاه و برخوردار از رفاه و سعادت مستلزم به‌کارگیری همان چیزی است که متفکران ضدروشنگری یا مخالف سیطره‌ی خرد بر جامعه‌ی انسانی، همچون فوکو، گادامر و لیوتار، آن را در معرض پرسش قرار می‌دهند. این عنصر اساسی از دیدگاه هابرماس همان خرد است که نقش اساسی در ایجاد جامعه‌ی مدرن داشته است. سرانجام هابرماس تاریخ‌نگاری محافظه‌کارانه را نقد کرده است. در این زمینه، وی معتقد است که تأکید متعصبانه بر تاریخ و عناصری همچون ناسیونالیسم و شووینیسم ممکن است عناصر مهمی چون آگاهی و آزادی انسانی را در معرض خطر قرار دهد.

در بخش هفتم این کتاب، تلفیق نظریه‌ی جامعه‌شناختی آنتونی گیدنز، به عنوان راهی برای رویارویی با کشاکش‌های تبیین در جامعه‌شناسی، بحث و بررسی شده است. اساساً، تلفیق نظریه‌های جامعه‌شناختی یکی از مباحث جدیدی است که در جامعه‌شناسی معاصر مطرح شده است. چنین پدیده‌ای واکنشی برای رویارویی با کاستی‌های بررسی و تبیین جامعه‌شناسانه، به‌ویژه بررسی‌ها و تبیین‌های تک‌بعدی از پدیده‌های انسانی - اجتماعی است. در این زمینه، به ویژه، آنتونی گیدنز تلاش کرده است با ارائه‌ی رویکردی تلفیقی پاسخی برای مشکل همیشگی بررسی و تبیین در جامعه‌شناسی فراهم کند. اصولاً، در مراحل اولیه‌ی رشد جامعه‌شناسی - که غالباً تحت تأثیر رشد علوم طبیعی بود و از روش‌های این علوم در تحقیقات خود استفاده می‌کرد - جامعه‌شناسان چنین تصور می‌کردند که توانسته‌اند قوانین حاکم بر جامعه را کشف کنند؛ اما در مراحل بعدی برای جامعه‌شناسان آشکار شد که پدیده‌های انسانی -

اجتماعی بسیار پیچیده‌تر از آن هستند که بتوان با تکیه بر یک نظریه یا رویکرد جامعه‌شناختی به تبیین آن‌ها پرداخت.

به همین علت، در سال‌های اخیر، این عقیده قوت گرفته است که برای تبیین مسائل انسانی - اجتماعی نه تنها بهره‌گیری از چند نظریه یا رویکرد جامعه‌شناختی ضروری است، بلکه حتی در این زمینه باید از تمامی علوم مرتبط با انسان و کنش‌های انسانی بهره گرفت. در همین زمینه است که امروزه قضیه‌ی تحقیقات میان‌رشته‌ای و تحقیقات چندرشته‌ای به یکی از دغدغه‌های اساسی علوم انسانی تبدیل شده است. در عرصه‌ی جامعه‌شناسی نیز، بخش فراوانی از جامعه‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که نه تنها نظریه‌های جامعه‌شناختی پیشین غالباً نظریه‌های تک‌بعدی‌اند و اساساً نیازمند بازنگری هستند، بلکه، مهم‌تر از آن، شناخت جامع پدیده‌های اجتماعی مستلزم بهره‌گیری از چند رویکرد جامعه‌شناختی است. به نظر آن‌ها از طریق تلفیق نظریه‌های جامعه‌شناختی می‌توان، از یک سو، از مزایای رویکردهای جامعه‌شناختی استفاده کرد و، از سوی دیگر، از کاستی‌های آن‌ها اجتناب کرد. آنتونی گیدنز نیز - که یکی از سرشناس‌ترین جامعه‌شناسان معاصر به شمار می‌رود - در این زمینه تلاش کرده و ضمن بازنگری و ارزیابی انتقادی نظریه‌های جامعه‌شناسان کلاسیک برجسته مانند مارکس، دورکیم و وبر، رویکرد جامعه‌شناختی خاص خود را مطرح کرده است. در این زمینه، وی توانسته است از نظریه‌های جامعه‌شناختی مختلف اقتباس کند و نظریه‌ی ساخت‌یابی خود را، به مثابه مهم‌ترین چهارچوب نظری تحلیل مسائل اجتماعی، ارائه کند. بنیان نظریه‌ی ساخت‌یابی گیدنز تلفیق دو سطح اجتماعی خرد و کلان یا تلفیق دو مقوله‌ی بنیادی در جامعه‌شناسی، یعنی کنش و ساخت اجتماعی، است.

به طور کلی، نوشتار حاضر تلاشی، هرچند محدود، در زمینه‌ی بررسی، شناخت و شناسایی چند جریان فکری، به ویژه، چند صاحب‌نظر مهم، در حوزه‌ی معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و نظریه‌پردازی جامعه‌شناسی، است. مسلماً، در زمینه‌های مذکور آثار و تألیفات متعددی، از جمله در قالب ترجمه یا تألیف، در زبان فارسی وجود دارد. با این حال، بدیع بودن مقالات ترجمه شده از نظر نگارنده و، همچنین، ارائه‌ی نگرشی خاص و انتقادی از دیدگاه‌های صاحب‌نظرانی همچون امیل دورکیم، رابرت بلا، لویی آلتوسر و یورگن هابرماس، در مقام صاحب‌نظران مطرح در حوزه‌ی جامعه‌شناسی کلاسیک و معاصر، نگارنده را بر آن داشت تا این نوشتار را تدوین کند.

از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین مباحث و معضل‌هایی که نگارنده در بین افراد علاقه‌مند یا فعال در حوزه‌ی علوم اجتماعی، به طور اخص، و جامعه‌شناسی، به طور اعم، ملاحظه می‌کند سردرگمی این افراد در مباحث نظری، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. معضل بخش فراوانی از دانشجویانی که نگارنده در طول مدت تدریس دروس گوناگون جامعه‌شناسی، به‌ویژه واحدهای درسی عملی همچون روش تحقیق عملی و پایان‌نامه، با آن‌ها سروکار داشته است - چه در مقطع کارشناسی و چه در مقطع کارشناسی ارشد - در مباحث نظری و روش‌شناختی، به‌ویژه انتخاب چهارچوب نظری پژوهش، بوده است. بسیاری از آن‌ها واحدها و دروس نظری خود را - حتی با موفقیت! - می‌گذارند، اما در مرحله‌ی عمل جهت انجام پژوهش تجربی، به‌ویژه انتخاب چهارچوب نظری پژوهش، دچار مشکل می‌شوند. نوشتار حاضر به هیچ وجه این داعیه را ندارد که می‌خواهد مشکل مذکور را حل کند، بلکه درصدد است پیچیدگی‌های بررسی و تبیین جامعه‌شناختی و، همچنین، ضرورت فراتر رفتن از رویکردهای نظری و روش‌شناسی‌های موجود را نشان دهد. همچنین، نوشتار حاضر درصدد است مجدداً این واقعیت را تأکید کند که، چه در حوزه‌ی نظریه‌پردازی و چه در حوزه‌ی پژوهش تجربی، تکیه بر یک نظریه یا روش پژوهشی کاری است نادرست و به دور از موازین علمی. این‌که صاحب‌نظر یا پژوهش‌گری اصرار داشته باشد از رویکرد نظری یا روش پژوهشی خاص (مثلاً روش کمی یا روش کیفی) استفاده کند، به لحاظ علمی، هیچ‌گونه اشکالی ندارد، اما اگر رویکرد نظری یا روش پژوهشی مذکور قدرت بررسی و تبیین نظری یا تجربی موضوع مورد پژوهش را نداشته باشد و صاحب‌نظر یا پژوهشگر مذکور نیز تأکید افراطی بر کاربرد آن رویکرد نظری یا روش پژوهشی داشته باشد، به جای دست‌یابی به نتایج علمی درست و شناخت درست موضوع مورد بررسی، وی صرفاً اطلاعاتی ناقص خواهد داشت که ارتباطی منطقی بین آن‌ها وجود ندارد و یا حتی، در خوش‌بینانه‌ترین وضعیت، وی چهره‌ای ناقص و مخدوش از واقعیت به دست خواهد آورد.

از این رو، ما در این پژوهش بر این نکته تأکید داریم که صاحب‌نظران و پژوهش‌گران علوم اجتماعی، به‌ویژه جامعه‌شناسی، به پیچیدگی پدیده‌های انسانی - اجتماعی توجه کنند و با چنین فرض بنیادی به نظریه‌پردازی و پژوهش تجربی بپردازند. نهایتاً، یکی از مهم‌ترین چیزهایی که ما از صاحب‌نظران معاصر علوم اجتماعی می‌آموزیم همین پیچیدگی جهان اجتماعی و پدیده‌های انسانی - اجتماعی است. جهان

انسانی و جهان اجتماعی، برخلاف تصور صاحب‌نظران تجربه‌گرای افراطی، جهانی است پیچیده با ویژگی‌های خاص و منحصر به فردش. به همان میزانی که جهان انسان دارای پیچیدگی است و حتی بیشتر از آن، جهان اجتماعی پیچیدگی دارد. اساساً، برخلاف تصور صاحب‌نظران تجربه‌گرای افراطی، جهان انسان با جهان جمادات، نباتات و حیوانات مقایسه‌پذیر نیست. هم آموزه‌های علمی و هم آموزه‌های دینی، به ما می‌آموزند که انسان ماورای آن‌ها و فراتر از آن‌ها قرار دارد. به ویژه، آنچه باعث تمایز انسان از آن‌ها می‌شود قدرت تعقل و تفکر انسان است. در جهان و عالم طبیعت، انسان تنها موجود اندیشمند، دارای تعقل، اراده، قدرت تشخیص و انتخاب است. از این رو، هر علمی، که بخواهد انسان را به خوبی بشناسد و بشناساند، باید چنین ویژگی‌هایی را مورد توجه و تأکید قرار دهد. به ویژه، از آنجا که شناخت پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی، همچون انحرافات و آسیب‌های اجتماعی، ضرورتی بنیادی برای پیشرفت و توسعه‌ی جوامع انسانی است. صاحب‌نظران و پژوهش‌گران اجتماعی باید با توجه به چنین مفروضات بنیادی به بررسی و پژوهش تجربی در جهان اجتماعی بپردازند.

نهایتاً این‌که، ضمن ارج نهادن به تلاش‌های علمی تمامی مترجمان، نویسندگان، صاحب‌نظران و پژوهش‌گران حوزه‌ی علوم اجتماعی در ایران، پنداشت ما این است که کاستی‌های چشمگیری در زمینه‌ی بررسی نظری و پژوهش تجربی در علوم اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناسی، داریم. هرچند، در حال حاضر، آثار مهمی در حوزه‌های نظری، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی ترجمه یا تألیف شده است، بیشتر آن‌ها به پرسش‌های اساسی بررسی و پژوهش در علوم اجتماعی پاسخ نداده‌اند. پرسش‌هایی همچون: معرفت‌شناسی مطلوب در علوم اجتماعی کدام است؟ روش پژوهشی کارآمد برای علوم اجتماعی چیست؟ باید از کدام رویکرد نظری استفاده کنیم؟ بهترین روش پژوهش تجربی چیست؟ تفاوت‌های بنیادی روش‌های پژوهشی کمی و کیفی کدامند؟ در چه مواردی باید از این روش‌های پژوهشی استفاده کنیم؟ رویکرد تک‌بعدی در علوم اجتماعی به چه معناست؟ پژوهش میان‌رشته‌ای و پژوهش چندرشته‌ای چیست؟ رویکرد تلفیقی در علوم اجتماعی چیست؟ و این‌که، در بررسی موضوع پژوهشی خود چگونه موضع خود را مشخص کنیم و از کدام رویکرد نظری و روش پژوهش تجربی استفاده کنیم تا به واقعیت اجتماعی دست یابیم؟

متأسفانه، با وجود تلاش‌های انجام شده در زمینه‌ی مباحث و موضوعات

معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در حوزه‌ی علوم اجتماعی، که غالباً در شکل ترجمه‌ی آثار مختلف از زبان‌های دیگر وجود دارند، آثار تألیفی مناسب و کافی در این زمینه به زبان فارسی وجود ندارند. حتی آثار تألیفی موجود به زبان فارسی، از جمله در حوزه‌ی *نظریه‌های جامعه‌شناسی و روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*، نیز غالباً تکرار موضوعات مشابه در کتاب‌های دیگر است. مسلماً، همچنان که قبلاً گفته شد، این نوشتار قصد حل مسائل، مشکلات و کشمکش‌های موجود و برطرف کردن کاستی‌های موجود را ندارد، بلکه با طرح برخی مباحث نظری، به‌ویژه رویکردها و دیدگاه‌های چند صاحب‌نظر مطرح در حوزه‌ی جامعه‌شناسی، درصدد بیان اهمیت و ضرورت حل مسائل و پرخوردهای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در حوزه‌ی علوم اجتماعی برای دستیابی به دانشی درست، متقن و قابل اتکاء در این حوزه و، متعاقباً، پیشبرد جامعه‌ی انسانی به سوی پیشرفت و توسعه‌ی همه‌جانبه است. اگر نوشتار حاضر توانسته باشد چنین ضرورتی را به جامعه‌ی دانش‌پژوهان، صاحب‌نظران و پژوهش‌گران علوم اجتماعی یادآوری کند و سبب بازنگری در بنیان‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی حوزه‌ی علوم اجتماعی در ایران، برای فراتر رفتن از وضع موجود و حرکت به سمت وضع مطلوب، به‌ویژه تألیف آثار سودمند و کارآمد، در این زمینه گردد، به هدف خود رسیده است.

اسداله بابایی‌فرد

عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه کاشان

اردیبهشت ۱۳۹۳